۱۳۸

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

اوّل که از همه متشکّرم، ان‌شاءالله همیشه موفّق باشید و یاد گذشتگان را هم همیشه داشته باشید. ان‌شاءالله. البتّه از یک جهت می‌گویند باید گذشتگان را فراموش کرد چون آخر وقتی این حرف زده می‌شده، یک صحبت، یک انتقاداتی از گذشتگان بوده و مثلاً کسی گله‌مندی و شکایت می‌کرده که اگر فلان‌کس چنین می‌کرد...، گفتند که گذشتگان را فراموش کنید. به این معنی که خیلی‌ها گذشتگان را برای مقایسه با خودشان، با وضع فعلی، می‌گفتند. مثلاً الان هم خیلی هست که مادری یا پدری بچّه‌اش را نصیحت می‌کند می‌گوید که تو چرا مثلاً اینقدر کم‌حواس هستی؟! من با پدر و مادرم که بودم، آنها چنین بودند، به عکس می‌کند. «بیار آنچه داری ز مردی و زور».

از آن‌طرف بعضی‌های دیگر، (هنوز هم کم و زیاد در جوامع اینطور هست) ضعف خودشان را می‌خواهند جبران کنند یا دلیلی برای آن بیاورند، به گذشتگان افتخار می‌کنند. این البتّه یک مقداری خوب است. به این معنی که فراموش نکنند کار خوبی را که دیگران کردند. این از خصوصیات اخلاقی مُروّت و جوانمردی است. به‌عکس آنهایی که بعضی‌ها، آیه‌ی قرآن هم دارد در اوّل، اصلاً موجب زحمت اسلام هم بود، می‌فرماید به آنهایی که می‌خواستند کماکان برتری خودشان و حکومت خودشان را بر مردم عوام محکم کنند، خطاب به آنها می‌گوید: أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ (سوره التکاثر، آیات ۲-۱) زیاده‌طلبی یا مثلاً خودبینی، شما را از راه به در برده است تا حدّی که به قبرهای گذشتگان هم زیارت می‌کنید؟! نه این زیارتی که ما می‌کنیم، آن زیارتی که می‌کنند یعنی از خود قبرها به هم رقابت می‌کردند، این می‌گفت: قبر پدر من یک سنگ مرمر دارد، آن یکی می‌گفت قبر پدر من طلا دارد! یک خودفروشی‌های بیجا. حتّی جزئیاتی که در اخلاق‌های شخصی هست، این جزئیات خودش مهم نیست ولی معمولاً نشان‌دهنده‌ی یک روحیّه‌ی تربیتی غلطی است که مسلمانی می‌خواست اینها را از بین ببرد. منتها چه‌کار می‌کند؟ از مظاهر کوچکش، چیزهای کوچک را حمله می‌کرد که دیگر کسی هم چیزی نمی‌گفت. اگر فرض کنید از آنوقت‌ها رسماً از دشمنان انتقاد می‌کرد، حمله می‌کرد، مردم، خیلی‌ها قبول نمی‌کردند ولی اینطوری که می‌گوید، مردم قبول می‌کنند، بعد خودشان فکر می‌کنند که چطوری؟

یا مثلاً فرض کنید آداب سلام کردن. پیشتر ممکن بود، کما اینکه الان هم گاهی آن روحیّه هست، کسی دیرتر سلام کند یا سلام نکند، سرِ سلام با هم دعوا داشتند و خودِ این مثلاً دو تا قبیله‌ی

اوس و خزرج که دویست سال بود با هم بد بودند، عناد داشتند، عنادشان سر همین چیزها بود. پیغمبر وقتی با هر دوی اینها یک‌طور رفتار کرد، دیدند با هم فرقی ندارند و آشتی کردند؛ که مهمترین کارِ اجتماعی پیغمبر در آن ایّام، به زبانِ اهالیِ آن محل، همین آشتی‌دادن اوس و خزرج بود یعنی این مسأله آنقدر مهم بود که عقلای قوم (حالا نمی‌دانم از اوس یا از خزرج) هر چه کردند، نشد که این دو قبیله‌ی مهم عرب‌ها با هم خوب باشند. بعد شنیدند که کسی در مکّه ظهور کرده و می‌گوید که پیغمبر خداست. گفتند برویم ببینیم اگر واقعاً اینطوری است، او یقیناً قدرت دارد.

شبانه آمدند بدون اینکه کسی ببیند، با پیغمبر صحبت کردند، گفت: بله، می‌آیم ولی از هر دو قبیله بیایید از من بخواهید. با وعده‌ی قبلی (اینها به نظرم دوازده نفر بودند) از هر دو قبیله آمدند، پیغمبر با آنها رفت و هر دو قبیله را آرام کرد یعنی کاری هم نکرد، فقط هر دو قبیله فهمیدند که بی‌خودی با هم دعوا دارند سر چیزهای غریب.

گالیور در سفرهایی که می‌رفت، یک جا یک آدم‌هایی دید کوچک. رفت یک جای دیگر، آدم‌هایی دید خیلی بزرگ که خودش در مقابل آنها کوچک بود. این در آن آدم‌های کوچک وزیر شد. بعد وقتی که با آن قبیله‌ی دیگر جنگ داشتند، پرسید: اختلافات شما سر چیست؟ چرا با هم جنگ می‌کنید؟ گفت که ما می‌گوییم تخم‌مرغ را که آب‌پز می‌کنید، می‌خواهید بخورید باید از آن سر نوک‌تیزش بشکنید و بخورید، آنها می‌گویند نه، باید از آن طرفِ پهنش بشکنید و بخورید، سر همین با هم دعوا داریم. سر یک چنین چیزی. حالا بسیاری از دعاوی ما هم از این قبیل است. خوب نگاه کنیم، چه دعاوی شخصی خودمان، چه دعاوی بالاترمان. خود پیغمبر ۲۳ سال دورانِ نبوّت داشتند یعنی نبوّت هنوز حاصل بود. عمر نبوّت پیغمبر ۲۳ سال بود. در این ۲۳ سال چند نفر کشته شدند؟ شاید ده، دوازده نفر بیشتر نبود. ده، دوازده تا یکی. یک عددی. حالا مثلاً دنیا ترقّی کرده، آن آقایی که حالا مدّعی همین گروه تروریستی است، برای خاطر یک موی زن‌ها که بیرون بیاید یا نه و یا به خاطر اینکه مثلاً نمی‌گوید جانشین پیغمبر ابوبکر بود، می‌گوید علی بود، به همین واسطه، یک‌مرتبه مثل گوسفند که قطار می‌کنند و می‌کشند، می‌کشد. همه‌ی اینها پیش‌بینی شده. اگر یک مدّتی مردم، خیلی‌ها رفتار نمی‌کنند ولی کم‌کم متوجّه خواهند شد. متأسّفانه مثل اینکه مصلحت الهی هم هست که بشر را مرتّب از این‌طرف، از آن‌طرف بکند تا پخته بشوند. در روزگارِ ما مثل اینکه مصلحت الهی این است که اینطوری کشت و کشتار باشد که همه جا می‌بینیم کشتار است. حالا در این وضعیت، ماها باید فکر کنیم، مسلّماً این آقایانی که در فیلم نشان می‌دهد چهل نفر با شمشیر ایستاده‌اند، اینها اگر یک کمی فکر کنند می‌فهمند این حرفشان غلط است ولی اینها یک حرفِ غلط را هم، از خودشان قبول ندارند. ما هم برای تربیت شدن، برای یک دوره‌ای غیر از این دوره، غیر از این دوره‌ی جنگ و آدم‌کشی، یک مسلمانیِ واقعی باید یاد بگیریم. خودمان برای خودمان. اگر توانستیم اضافه می‌کنیم

اگر نتوانستیم، همین خودمان. آیات قرآن را بخوانید. من امروز در قرآن به سوره‌ی یوسف رسیدم که هزار تعبیر دارد. از قرآن، گذشته، کتاب‌های تاریخی هم که راجع به آن ایّام نوشته‌اند، بخوانید. بعضی‌ها می‌گویند که آنها خیلی آدم‌های نفهم و کم‌دانشی بودند و ماها به‌عکس، آدم‌های دانشمندی هستیم. بعضی‌ها برعکس می‌گویند، می‌گویند آنها ساده بودند. حالا هر چه بودند، ما باید فکر کنیم خودمان چطور باشیم. کاری نداشته باشید که فلان آدم خیلی بد است. آن فلان آدم خیلی هم بد باشد، یک جنبه‌ی حُسنی دارد، همان داستان که عیسی علیه‌السلام با حواریّون یک جایی تشریف می‌بردند، یک جایی لاشه‌ی سگ مرده‌ای بود، بو گرفته بود، همه‌ی حواریّون دستشان را به دماغشان گرفتند. عیسی علیه‌السلام نه، گفت: نگاه کنید! چه دندان‌های زیبایی دارد. دندان‌های سفید، شفّاف و منظّم. این را ببینید! از این لاشه‌ی سگ مرده که هیچ حُسنی جز آزار ندارد، یک چیز خوب پیدا شده. ما هم بگردیم هر چیز خوبی در خودمان هست تقویتش کنیم و در دیگران هم هر چه به ما لطمه می‌زند و هر چه بد است، ببینیم چه حُسنی دارد، آن حُسنش را اضافه کنیم. ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر پنج‌شنبه، تاریخ سوّم ربیع‌الثّانی ۱۴۳۷ قمری مطابق با ۱۳۹۴/۱۰/۲۴)

*****

اگر این مطالبی که گفته می‌شود، در اطرافش دقّت داشته باشید، سؤال خیلی هست. یکی اینکه ما می‌گوییم خدا که زبان ندارد یعنی خدا جسم نیست، مادّی نیست. ما زبان‌مان در دهان‌مان است و فکری را که باید داشته باشیم فقط از راه زبان گفته می‌شود. خداوند اراده‌ای که داشته باشد، کاری بخواهد بکند، همینقدر که بگوید باش، هست: إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (سوره یس، آیه ۸۲). اگر اینطوری است، این قرآنی که ما می‌گوییم، یا کلمات بزرگان را که می‌گوییم خدا گفته، خدا چطوری گفته؟ این بحث گاهی خیلی پیش رفته و گفته‌اند که قرآن عین عبارت خدا نیست. لِلّٰهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض(سوره آل‌عمران، آیه ۱۸۹/ سوره مائده، آیه ۱۷ و ...) خداوند در ذهن پیغمبر یعنی در مغزشان و قلبشان و تمام وجودشان این معنا را ایجاد کرده که اگر اعضای بدنشان هم به زبان بیایند، همین معنا را می‌گویند، بعد پیغمبر با این عبارت بیان فرموده. البتّه این یک بحث مفصّلی است، در مسائل تفسیری خیلی بحث می‌کنند که در مسائل فلسفی هم بحث دارد. ما به آن بحث طولانی کاری نداریم. به چه نحوه‌ای خداوند آنچه که فرموده است، به ما رسانده است؟ به وسیله‌ی این کلمات که در اینجا نوشته شده یا گفته شده. به چه وسیله خداوند این را از مقام خودش پایین آمده است و به ما گفته؟ آن دیگر به ما ربطی ندارد، تمام وسایل در دست خداوند است. فکر و ذکر ما، در دست خداوند است. بنابراین همین قرآن و همین بیان که از اوّل هم پیغمبر گفته است، بیان خداست، بیان خدا تلقّی می‌شود و ما هیچ حرف و شکّی در آن نداریم و نمی‌شود داشت. البتّه این بحث‌ها این فایده را دارد که کنجکاوی انسان و دقّت انسان را زیاد می‌کند و آماده می‌کند برای اینکه

تمام مشکلاتی که هست، درک کند، بفهمد و جواب بدهد ولی به ما اثری ندارد، ما باید اصل مطلب را بفهمیم و آن اصل مطلب هم با این زبان نیست. حالا خداوند چون پیغمبر، عرب بوده، عرب زبان بوده و خود خداوند هم فرموده است که ما هر پیغمبری فرستادیم به زبان خود آن قوم صحبت کرده‌اند ولی آنچه که خداوند لازم دانست در ذهن و قلب آنها آفریدیم. مثلاً پیغمبرِ ما تا چهل سالگی که در واقع اصلاً گمنام بود. همه هم زندگی‌اش را می‌دانستند چون از خانواده‌ی محترمی بود، دقّت می‌کردند، می‌شناختند ولی زیاد وارد نبودند چون در آن موقع به این محمّد ایمانی نداشتند یعنی لازم نبود تسلیمش بشوند. پیغمبر نه کتابی خواند (خود قرآن هم از قول پیغمبر گفته است) و نه خطی نوشت ولی مع‌ذلک این قرآن را خودش گفت، با فرمایش خودش بود و در موقعش به هر زبانی که لازم بود، صحبت می‌کرد. برای اینکه صحبت و حرف زدن نمونه‌ای از معناست. وقتی ما از کسی احوال‌پرسی می‌کنیم یا حالش را می‌پرسیم، این موج هوا کاری نمی‌کند. آن معنایی که در ذهن ما هست، همین است. حالا اگر شما از یک کسی که زبان‌تان را نمی‌داند، این سؤال را بکنید ممکن است محبّت و علاقه‌ای هم داشته باشید ولی هیچ فهمیده نمی‌شود. معنا را خداوند در اختیار بشر گذاشته که هر کسی این معنا را به صورت مادّی، به صورت ظاهری درآورد. مثلاً مناظر خوبی، تابلوهای قشنگی که هست و مورد توجّه قرار می‌گیرد، آن معنا یعنی زیباییِ این تابلوی نقّاشی اثر می‌کند و به صورت کلمات درمی‌آید، می‌گویید: «به‌به» یعنی خوب است یعنی من پسند کردم. امّا پیغمبر در موقعی که لازم باشد، هر زبانی را که لازم باشد، می‌داند که مثال‌های فراوانی هست. ما به این بحث‌های ریزه‌کاری کاری نداریم ولی آن معنا را احساس می‌کنیم، معنای وجود خداوند و تصرّفی که در تمام بدن‌ها و ارواح ما دارد، به آن نگاه می‌کنیم. آنچه پیش می‌آید از خداوند است. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۵، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.